

تأثیر عامل اقتصادی در مدیریت منازعه هند و پاکستان طی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۸

سید احمد فاطمی نژاد^۱

چکیده

پیوند اقتصاد و منازعه بین‌المللی یکی از محورهای مهم اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. هدف این مقاله، بررسی تأثیر عنصر اقتصاد در مدیریت منازعه هند و پاکستان با استفاده از رویکردهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. بنابراین، مقاله حاضر در پنج قسمت سامان می‌یابد. پس از بیان مسأله، تلاش می‌گردد تا چارچوب نظری مختصر و منسجمی فراهم شود که به طور خلاصه بر نسبت عناصر اقتصادی و منازعه متمرکز باشد. حاصل این قسمت هویدا شدن دو متغیر کلان همکاری دوجانبه و اقتصادمحوری است که ذیل هر یک چند شاخص مهم مطرح می‌گردد. سپس، همکاری دوجانبه هند و پاکستان در دو شاخص تجارت و سرمایه‌گذاری متقابل بررسی و نسبت آن‌ها با منازعه این دو کشور سنجیده می‌شود. آنگاه، با استفاده از آمارهای موجود نشان داده خواهد شد که چگونه اولویت یافتن اقتصاد برای هند و پاکستان، آن‌ها را از منازعات دوجانبه دور کرده و به رفتار احتیاط‌آمیز سوق داده است. سرانجام، نتیجه‌گیری مختصری از مطالب ارائه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد، مدیریت منازعه، هند، پاکستان، همکاری دوجانبه، اقتصادمحوری.

^۱ استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، a.fatemi@um.ac.ir

مقدمه

هند و پاکستان طی سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۱۰ موفق شدند منازعات متعدد میان خود را مدیریت کنند. مدیریت منازعه دو مفروض محوری دارد: الف) «منازعه‌ای تا کنون رخ داده یا در حال وقوع است»؛ ب) «منازعه مزبور را می‌توان تا حدودی محدود، کنترل و حتی احتمالاً تمام کرد» (Butler, 2009, p. 1). به صورت مشخص، هند و پاکستان طی سال‌های گفته شده موفق شدند منازعه فیما بین خود را در جریان جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹، بن‌بست بزرگ ۲-۲۰۰۱، و مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ مدیریت کنند. عوامل متعددی در این امر تأثیرگذار بود که یکی از آنها عامل اقتصادی است.

نسبت اقتصاد و منازعه از موضوعاتی است که به کرات در روابط بین‌الملل مورد بررسی نظری و مصداقی قرار گرفته است (Haas, 1986; Gasiorowski, 1996; Barbieri, 1996; Russett & Oneal, 2001). اما پژوهشی پیرامون نقش اقتصاد در روابط هند و پاکستان ناچیز است. از میان آثار معدودی که به صورت غیر مستقیم به موضوع بالا می‌پردازند، برخی پژوهش‌گران به صورتی کلی به عامل اقتصاد در آسیای جنوبی توجه کرده‌اند (Ahmed & Ghani, 2010)؛ برخی دیگر مشخصاً نسبت اقتصاد و منازعه را در مورد روابط هند و پاکستان به کار بسته‌اند (Ahmed & Ghani, 2007; Dash, 1996 & 2001)، اما به دوره زمانی متفاوتی از دوره مورد بررسی در مقاله حاضر نظر کرده‌اند؛ دسته سوم هم صرفاً به تأثیر تجارت بر منازعه این دو کشور پرداخته‌اند (Khan; Shaheen & Yusuf, 2009).

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که عامل اقتصادی چگونه به مدیریت منازعه هند و پاکستان طی دوره مورد بررسی کمک کرده است؟

در پاسخ به سؤال بالا، این فرضیه مطرح می‌شود که همکاری دوجانبه هند و پاکستان در دو زمینه «تجارت» و «سرمایه‌گذاری متقابل» از یک سو و تمرکز دهلی نو و اسلام‌آباد بر بهبود شاخص‌های اقتصادی خود از سوی دیگر، باعث رفتار احتیاط‌آمیز آنها در قبال یکدیگر و در نتیجه، مدیریت منازعه بین آنها شده است. در ادامه پس از ارائه چارچوب نظری، نشان داده می‌شود که چگونه همکاری دوجانبه و به‌ویژه اقتصادمحوری هند و پاکستان طی دوران ۱۹۹۸-۲۰۱۰ آنها را به سمت مدیریت منازعه سوق داده است.

۱- عامل اقتصادی و مدیریت منازعه: در جستجوی چارچوب نظری

پیوند یا عدم پیوند اقتصاد و منازعه سیاسی از جمله مباحث دیرپایی است که تاریخ آن حتی به پیش از شکل‌گیری روابط بین‌الملل به عنوان رشته دانشگاهی برمی‌گردد؛ به صورتی که ریشه‌های این مباحث از یک سو به ماکیاوولی و روسو (Maoz, 2009, p. 224) و از سوی دیگر به منتسکیو (Brown; Qobo &

Maoz, 2009, 224; Russett) سایر لیبرال‌های کلاسیک (Ruiz-Dana, 2009, p. 210 اسمیت، کانت و می‌رسد. البته برخی بر این باورند که اسمیت به همراه متفکران لیبرالی مانند لاك، هیوم و سایر متفکران اسکاتلندی عصر روشن‌گری اعتقادی به این رابطه ندارند (Haar, 2010, p. 148).

مرزبندی بالا به نوعی دیگر در ادبیات جوان روابط بین‌الملل نیز قابل ردیابی است، اما در این ادبیات عمدتاً بر نسبت وابستگی متقابل (فراتر از روابط اقتصادی و تجاری) و منازعه بین‌المللی تمرکز شده است (در مورد تعریف وابستگی متقابل، نک. Gasiorowski, 1986, p. 24; McMillan, 1997, p. 52; Crescenzi, 2003, p. 812). منازعه در این‌جا به مجموع دشمنی یک کشور نسبت به دیگری در تمام حوزه‌های سیاست خارجی اشاره دارد (Gasiorowski, 1986, p. 25). پژوهش‌گران فعال در این حوزه از نظرگاه‌های مختلف اقدام به دسته‌بندی رویکردهای موجود کرده‌اند (Crescenzi, 2003, pp. 809-10; Barbieri, 1996, p. 30; Gasiorowski, 1986, p. 26; Maoz, 2009, p. 225). اما در مجموع سه نوع رابطه میان اقتصاد و منازعه وجود دارد: الف) مبادله اقتصادی باعث صلح می‌شود (Russett & Oneal, 2001, pp. 139, 150; Krustev, 2006, p. 244; Crescenzi, 2005, p. 9). ب) مبادله اقتصادی باعث جنگ می‌شود (Barbieri, 1996, p. 42; Barbieri & Levy, 1999, p. 475). ج) مبادله اقتصادی ربطی به صلح یا جنگ میان دولت‌ها ندارد (Gasiorowski, 1986, p. 26) و متغیرهای دیگری مانند توانایی کشورها در تغییر یا رها کردن پیوندهای اقتصادی‌شان، موضوعات مورد منازعه، نسبت قدرت آن‌ها (Crescenzi, 2003, p. 827)، شدت وابستگی یا تقارن/عدم تقارن (Barbieri, 1996, p. 32)، و طول منازعه مسلحانه (Krustev, 2006, p. 256) در این زمینه تأثیر دارند.

گرچه هر سه رویکرد بالا بسته به شرایط متفاوت می‌تواند صادق باشد (Crescenzi, 2005, p. 143)، اما در این‌جا تأثیر صلح‌آمیز عامل اقتصادی مفروض گرفته می‌شود. در این زمینه، نظریه‌ها و شبه‌نظریه‌های متعددی در روابط بین‌الملل وجود دارند که از مشهورترین آن‌ها می‌توان به کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، منطقه‌گرایی، نهادگرایی نئولیبرال و رویکردهای معطوف به هم‌گرایی اشاره کرد. اغلب رویکردهای مذکور نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که تمرکز کشورها بر عامل اقتصادی دارای نتیجه مطلوبی برای ایجاد صلح میان کشورها است یا حداقل باعث جنگ بین آن‌ها نمی‌شود (Keohane, 1984; Hetne, 2008; Haas, 1970; Haas, 1976; Gartzke, Li & Boehmer, 2001; Robst, & Polachek & Chang, 2007). در ادامه این رویکردها به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ هرچند مرزبندی روشن میان دیدگاه‌های بالا دشوار است.

برجسته‌ترین خصلت کارکردگراها و نوکارکردگراها این است که با کمی تفاوت، اهمیت بالایی برای عامل اقتصادی در روابط میان کشورها قائل بوده و بر هم‌گرایی میان آن‌ها تمرکز می‌کنند. آن‌ها عمدتاً به وظایف، مبادلات، برداشت‌ها و یادگیری عنایت دارند نه به حاکمیت، توانمندی نظامی و موازنه قدرت. به طور روشن‌تر، کارکردگرایان و نوکارکردگراها به دنبال پاسخ به این سؤال هستند که «چگونه و چرا آن‌ها [دولت‌ها] داوطلبانه با همسایگان‌شان ممزوج، ادغام و ترکیب می‌شوند...». در پاسخ به این سؤال، کارکردگراها بر حوزه سیاست سفلی و نوکارکردگراها به سیاست سفلی و علیا تمرکز می‌کنند (Haas, 1970, pp. 608-10, 627). در هر صورت، هر دو رویکرد جایگاه مهمی برای عامل اقتصادی در حوزه سیاست سفلی قائل هستند. به علاوه، کارکردگراها و نوکارکردگراها نخستین متفکران روابط بین‌المللی هستند که به صورت نظام‌مند بر هم‌گرایی منطقه‌ای (که مبنای آن اقتصاد است) و پیوند آن با منازعه می‌پردازند (Haas, 1976, pp. 173, 183).

به طور کلی، تعمیم‌های تجربی در مورد همگرایی منطقه‌ای نشان می‌دهد که: الف) وقتی که مبادلات میان اعضای گروه منطقه‌ای نسبت به طرف سوم افزایش می‌یابد آن‌ها خود را وابسته متقابل^۲ تلقی می‌کنند؛ ب) اگر بازیگران احساس کنند که شریک منطقه‌ای‌شان بیش از آن‌ها سود می‌برد، وابستگی متقابل را منفی می‌دانند، اما اگر احساس کنند که در برخی حوزه‌ها، نه همه آن‌ها به اندازه شریک‌شان سود می‌برند، وابستگی متقابل را مثبت می‌دانند؛ ج) اندازه نسبی دولت‌های عضو در گروه منطقه‌ای مقیاس خوبی برای موفقیت هم‌گرایی نیست. نابرابری ممکن است هم‌گرایی را به سمت وظایف اقتصادی و سیاسی خاصی هدایت کند و مانع پیشرفت آن شود؛ د) گسترش شبکه‌های سازمانی اعم از دولتی و غیردولتی در منطقه باعث وابستگی متقابل میان اعضا می‌شود؛ ه) نمی‌توان پیش‌بینی کرد که گسترش فعالیت‌های هم‌گرایانه در برخی حوزه‌ها باعث اتحاد سیاسی دوفاکتو یا دوژوره می‌شود؛ و) در میان تمام موضوعات و حوزه‌های سیاسی، تعهد به ایجاد بازار مشترک مساعدترین زمینه را برای «همگرایی منطقه‌ای سریع و حداکثرسازی تسری» فراهم می‌کند (Haas, 1970, pp. 614-6).

با وجود این، رویکردهای موسوم به هم‌گرایی کلاسیک با انتقادات زیادی مواجه شدند. نظریه‌پردازان این حوزه به دنبال ارائه نوعی رویکرد قیاسی^۳ بودند، اما تجربه اتحادیه اروپا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را

^۲ Interdependent

^۳ Deductive

نیز به عنوان زمینه عملی برگزیدند. همین خصلت استقرایی به مهم‌ترین کانون انتقاد علیه نظریه‌های هم‌گرایی کلاسیک بدل شد و عمدتاً متفکران منطقه‌گرایی جدید از آن بهره بردند (Rosamond, 2008, p. 82).

نظریه منطقه‌گرایی از جمله رویکردهایی است که مرزهای مشخصی ندارد؛ زیرا طی سال‌های اخیر رویکردهای متعددی در روابط و اقتصاد سیاسی بین‌الملل به مطالعه منطقه‌گرایی پرداخته‌اند. این رویکردها از نوکارکردگرایی تا سازه‌انگاری و نظریه انتقادی، و از نوواقع‌گرایی تا نهادگرایی نئولیبرال و بین-حکومت‌گرایی لیبرال^۴ را در بر می‌گیرد (Hetne & Soderbaum, 2008, p. 61). بنابراین، منطقه‌گرایی را باید به صورت پیوستاری در نظر گرفت که می‌توان با رویکردهای دولت‌محور، بین‌دولتی، و اجتماعی به آن نگرست. در رویکرد نخست، تمرکز بر برساخته «همسایگی» دولت‌های ملی را به تقابل با تصویر جهانی شدن می‌کشد. در رویکرد دوم، منطقه‌گرایی تا حدودی فضا را برای سلطه قدرت‌های بزرگ باز می‌کند و بازیگران کوچک‌تر نیز می‌توانند ایده‌های خود را بیان کنند، در امور فنی مشارکت نمایند و حتی با هم‌دیگر ائتلاف کنند. در رویکرد سوم، منطقه‌گرایی از رویه نسبتاً انحصاری بیرون می‌آید و از طریق موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد منطقه‌ای به دنبال آشتی دادن آزادسازی با مقررات‌زدایی است. امروزه، منطقه‌ای شدن ترکیبی از این سه است (Cooper, Hughes & Lombaerde, 2008, pp. 2-3).

منطقه‌ای شدن که موضوع نظریه منطقه‌گرایی است معمولاً به عنوان فرآیند چندجانبه اقتصادی، امنیتی، فرهنگی، و زیست‌محیطی نگرسته می‌شود که به صورت هم‌زمان در چند سطح پیش می‌رود (Vayrynen, 2003, p. 39). به عبارت دقیق‌تر، منطقه‌ای شدن فرآیندی است که به واسطه آن دولت‌ها، جوامع مدنی و شرکت‌ها برای دست‌یابی به اهداف مشترک مورد توافق در سطح منطقه‌ای و متمایز با سطوح داخلی و جهانی، منابع را ترکیب کرده و منافع را تقسیم می‌کنند. توجه به این تمایز سطوح پیامدهای قابل ملاحظه‌ای برای مطالعه صلح و امنیت در سطح منطقه‌ای دارد (Graham, 2008, p. 160). به همین علت، معمولاً میان منطقه‌گرایی قدیمی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رواج داشت و منطقه‌گرایی جدید که بعد از دهه ۱۹۸۰ به راه افتاد و امروزه نیز در جریان است، تمایز قائل می‌شوند. اما، این تمایز به‌ویژه در حال حاضر و با توجه به نهادهایی که از زمان موج اول منطقه‌گرایی به راه افتاده و اکنون نیز به انحاء مختلف فعال هستند، معنای چندانی ندارد (Hetne & Soderbaum, 2008, p. 62).

⁴ Liberal Intergovernmentalism

نخستین موج منطقه‌گرایی در دهه ۱۹۶۰ در راستای ترتیبات تجاری شمال-شمال و جنوب-جنوب شکل گرفت اما، دومین موج آن در دهه ۱۹۸۰ به ترتیبات تجاری شمال-جنوب رسید (Faizal, 2004, p. 7-346). منطقه‌گرایی قدیمی معطوف به ایجاد صلح بود و دولت ملی را «مسأله» می‌دید و نه «راه‌حل». مهم‌ترین رویکردهای نظری در این موج منطقه‌گرایی شامل کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و فدرالیسم هستند. در این چارچوب، هم کارکردگرایی و هم فدرالیسم بر حذف دولت تمرکز داشتند اما نوکارکردگرایی معطوف به نوعی هم‌گرایی سیاسی بود. در مقابل، منطقه‌گرایی جدید به نوعی تمایل و تعهد سیاسی برای ساماندهی جهان در قالب مناطق اشاره دارد. به عبارت دقیق‌تر، این مفهوم به نوعی پروژه منطقه‌ای خاص اطلاق می‌شود. درحالی‌که موج پیشین بر مفهوم هم‌گرایی منطقه‌ای و تا حدودی همکاری منطقه‌ای تمرکز داشت، موج جدید بر مفاهیم منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن متمرکز است (Hetne & Soderbaum, 2008, p. 63).

به طور خلاصه، ویژگی‌های منطقه‌گرایی جدید عبارتند از: الف) معمولاً یک یا چند کشور کوچک با کشوری بزرگ‌تر در پیوند هستند؛ ب) معمولاً کشورهای کوچک‌تر اخیراً به سمت اصلاحات چشم‌گیر یک‌جانبه حرکت کرده‌اند؛ ج) تجارت آزاد خیره‌کننده‌ای بین اعضا وجود نداشته و سطح آزادسازی معمولاً متوسط است؛ د) کشورهای کوچک‌تر زودتر از کشور بزرگ‌تر دست به آزادسازی می‌زنند؛ ه) ترتیبات منطقه‌ای معمولاً مستلزم هم‌گرایی «عمیق» هستند؛ و) ترتیبات منطقه‌ای به لحاظ جغرافیایی در یک منطقه بوده و اعضای آن با هم همسایه هستند (Ethier, 1998, pp. 2-1150). این ترتیبات تجاری طی موج دوم در سرتاسر جهان گسترش یافته‌اند (Bandara, 2004, p. 57).

در مجموع، فصل مشترک تمامی رویکردهای بالا در مورد نسبت اقتصاد و منازعه را می‌توان در دو محور زیر خلاصه کرد: نخست، همکاری دوجانبه میان کشورهای متخاصم در کاهش منازعه آن‌ها تأثیر دارد. این همکاری در دو قالب تجارت دوسویه و سرمایه‌گذاری متقابل نمود می‌یابد. پژوهش‌گران مختلف به کرات استدلال کرده‌اند که هرچه میزان تجارت بین دو کشور بیشتر باشد، وابستگی آن‌ها به یک‌دیگر بیشتر شده و در نتیجه رغبت آن‌ها به منازعه کاهش می‌یابد^۵ (Dorussen, 2006; Polachek, 2006).

^۱ رایج‌ترین علتی که برای آن بیان می‌شود این است که اختلال در تجارت هزینه‌های مورد انتظار منازعه را بالا می‌برد (Dorussen, 2006, p. 88). بنابراین، هرچه تجارت بین دو دولت بیشتر باشد هزینه‌های منازعه بین آن‌ها افزایش یافته و از این رو منازعات کمتری

با این رویکرد (Böhmeit, 2010, p. 568; Kastner, 2007, p. 667)، لیبرال‌ها از آن به عنوان نتیجه صلح-آمیز تجارت یاد می‌کنند و مضمون اصلی‌اش این است که تجارت جنگ را از بین برده یا حداقل آن را محدود می‌کند (Haar, 2010, p. 133). علاوه بر تأثیر صلح‌آمیز تجارت دوجانبه، باید به نقش سرمایه-گذاری متقابل در کاهش منازعه نیز توجه داشت. اغلب مطالعات مربوط به نسبت وابستگی متقابل و منازعه صرفاً بر جریان‌ات دوجانبه یا کلی تجارت تمرکز می‌کنند اما وابستگی متقابل ناشی از سرمایه بین‌المللی اساساً بیشتر از مبادلات کالاها و خدمات است. بازارهای سرمایه ابعادی از اقتصادهای داخلی را به هم پیوند می‌زنند که در غیر این صورت رابطه‌ای با هم ندارند (Gartzke, Li & Boehmer, 2001, p. 392).

دوم، اولویت دادن دادن کشورها به اقتصاد باعث اهمیت یافتن ثبات و در نتیجه پرهیز آن‌ها از تنش با سایرین می‌شود. این متغیر را می‌توان در چهار شاخص زیر رصد کرد: الف) سطح کلی تجارت: یکی از دلایل متفاوت برای رابطه منفی بین تجارت و منازعه به پیدایش «روح بازرگانی»^۶ برمی‌گردد که کانت مطرح کرده است. استدلال اصلی این بحث آن است که بازرگانی بین‌المللی باعث پیدایش نوعی طبقه اجتماعی می‌شود که علاقه شدیدی به افزایش و حفاظت از منافع اقتصادی‌شان دارند. تجار به علت ثروت فزاینده‌شان می‌توانند بر تصمیمات سیاسی مربوط به صلح و منازعه تأثیر بگذارند. علاوه بر این، آن‌ها مخالف کاربرد نیروهای نظامی هستند؛ زیرا از به هم خوردن تجارت یعنی منبع ثروت‌شان می‌ترسند. به طور کلی‌تر، روزکرانس معتقد است که تجارت شهروندان را در معرض ایده‌ها و دیدگاه‌های خارجی قرار داده و این احتمال را کاهش می‌دهد که خارجی‌ها را به‌عنوان دشمن تلقی کنند (Dorussen, 2006, p. 92)؛ ب) سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۷: سرمایه‌گذاری خارجی و جهانی شدن تولید نیز مانند تجارت محرک‌های صلح را افزایش می‌دهند (Russett & Oneal, 2001, p. 141). به

خواهند داشت (Polachek, 1980, p. 60). البته، بعضاً متغیرهای دیگری نیز وارد نسبت تجارت و منازعه می‌شوند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: الف) تعرفه‌ها؛ ب) کمک خارجی؛ ج) مجاورت؛ د) اندازه کشور (Polachek, Robst & Chang, 1999, p. 418).

^۶ Trade-Leads-to-Peace

^۷ Spirit of Commerce

^۴ خصلت‌های این نوع سرمایه‌گذاری عبارتند از: الف) مالکیت دارایی‌های شرکت، که به اکتساب حدود ده درصد دارایی‌های شرکت خارجی اشاره دارد؛ ب) انتخاب کشور میزبان برای این دارایی‌ها، که این انتخاب بستگی به هزینه‌های تولید و جذابیت بازار محلی دارد؛ ج) تصمیم در مورد فعالیت‌های داخلی شرکت و فعالیت‌های خارج از آن، که تنها فعالیت‌های داخلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب می‌شود (Alam, 2010, p. 114).

عبارت دقیق‌تر، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ابعاد تجارت بین‌المللی کالاها و جریان‌های مالی بین‌المللی را ترکیب کرده و از هر دوی این‌ها پیچیده‌تر است (Alam, 2010, p. 114). البته، نفس باز بودن دولت در مقابل فعالیت مالی بین‌دولتی نیز دارای رابطه معکوس با رفتار منازعه‌آمیز است (Gartzke, Li & Boehmer, 2001, p. 415؛ ج) تولید ناخالص داخلی: که رشد در این شاخص به نوعی برآیند توفیق در دو شاخص بالا است؛ و د) درآمد ناخالص ملی: که رشد در این زمینه، نوعی ثبات‌طلبی و احتیاط را بر مبنای اجتماعی دولت و در نتیجه تصمیم‌گیران سیاسی حاکم می‌کند.

در ادامه تلاش می‌شود مدیریت منازعه هند و پاکستان طی دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ بر اساس دو محور تئوریک بالا مورد بررسی قرار گیرد و سطح/ کیفیت تأثیرگذاری عامل اقتصادی در منازعه این دو کشور سنجیده شود.

۲- همکاری دوجانبه هند و پاکستان

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌هایی با فاصله جغرافیایی زیاد به راحتی می‌توانند با هم رابطه دوستانه برقرار کنند؛ زیرا مناقشه‌ای بر سر مرزها، توزیع آب رودخانه‌ها و پیوندهای قومی فرامرزی ندارند (Maass, 1996, p. 266). از سوی دیگر، می‌توان گفت که وقتی فاصله جغرافیایی از بین می‌رود، تجارت افزایش یافته و این خود به کاهش منازعه کمک می‌کند. یعنی، وقتی که تجارت و فاصله میان کشورها افزایش می‌یابد منازعه میان آن‌ها کاهش می‌یابد (Robst, Polachek & Chang, 2007, pp. 3-13). اما، به نظر می‌رسد که هند و پاکستان به عنوان دو کشور همسایه از هر دو قاعده بالا خارج هستند. با توجه به سطح پایین اعتماد متقابل، تسری تأثیرات منازعات قومی و مذهبی، و اختلافات متعدد دوجانبه بین این دو کشور نمی‌توان گفت که بدون حل تنش‌های سیاسی رشد چشم‌گیری در همکاری بین آن‌ها رخ خواهد داد (Dash, 1996, p. 206).

در این فضا، ایجاد صلح بین اسلام‌آباد و دهلی نو به واسطه همکاری دوجانبه اقتصادی با سه محدودیت جدی مواجه است: الف) مزایای اقتصادی طرفین برای یک‌دیگر کمتر از آن است که بتواند فضای کلی روابط بین آن‌ها را تغییر دهد؛ ب) در شرایطی که هنوز زمینه رفت‌وآمدهای غیر دولتی بین این دو کشور وجود ندارد، تجارت نمی‌تواند موتور روابط آن‌ها شود؛ ج) پیوندهای اقتصادی به لحاظ داخلی در هیچ‌یک از این دو کشور اهمیت سیاسی زیادی ندارند (Mehta, 2003, p. 2015). درست است که پیوندهای دوجانبه اقتصادی به صلح میان هند و پاکستان نمی‌انجامد اما آیا این پیوندها در مدیریت منازعه بین آن‌ها نیز هیچ نقشی ندارد؟ به عبارت دیگر، آیا این پیوندها هیچ تأثیری بر جلوگیری از تشدید منازعه

آن‌ها در دوره مورد بررسی نداشته است؟ در ادامه تلاش می‌شود در قالب دو شاخص اصلی همکاری اقتصادی یعنی تجارت و سرمایه‌گذاری به این سؤال‌ها پرداخته شود.

۲-۱- تجارت

وقتی به روابط تجاری هند و پاکستان نگریده می‌شود هم رویکرد لیبرال‌ها و هم رویکرد واقع‌گرایان اهمیت پیدا می‌کنند؛ زیرا از یک‌سو، پیش‌بینی لیبرال‌ها مصادیق عینی می‌یابد و از سوی دیگر، رویکردهای واقع‌گرایان را نمی‌توان نادیده گرفت. به عبارت دیگر، تجارت هند و پاکستان نشان می‌دهد که ملاحظات غیر اقتصادی (سیاسی) بر تجارت دوجانبه بین آن‌ها مسلط است (Rahman, 2007, p. 58)، اما عکس این قاعده نیز صحیح است. یعنی تجارت بیش‌تر بین هند و پاکستان منازعه بین آن‌ها را کاهش داده و هر اقدامی برای بهبود تجارت دوجانبه به عنوان اقدام اعتمادساز مهمی تلقی می‌شود (Murshed & Mamoon, 2010, p. 474).

روابط تجاری هند و پاکستان نشان می‌دهد که تجارت بین این دو پدیده تعیین‌کننده‌ای نیست. آن‌ها فاقد هر نوع موافقت‌نامه رسمی تجاری هستند. هند وضعیت دولت کامل‌الوداد^۹ را به پاکستان اعطا کرده اما پاکستان «فهرست مثبتی»^{۱۰} از کالاها را معرفی کرده که می‌توان آن‌ها را از هند وارد کرد و در حال حاضر ۱۹۳۸ قلم کالا را شامل می‌شود (Pakistan Ministry of Commerce, 2013). با وجود این، دهلی نو و اسلام‌آباد گروه مطالعاتی مشترکی را در سطح معاونان وزارت بازرگانی تشکیل داده‌اند و در قالب گفت‌وگوهای مرکب نیز به تجارت بین خود پرداخته‌اند - که چهارمین و آخرین دور مذاکرات در این چارچوب در ۳۱ ژوئیه و اول اوت ۲۰۰۷ برگزار شد (India Ministry of Commerce, 2013). هرچند نتیجه خیره‌کننده‌ای از این اقدامات محدود به دست نیامده، اما بررسی ارقام تجاری بین

^۹ Most Favored Nation (MFN): این وضعیت در ادامه به طور مفصل مورد بحث واقع می‌شود.

^{۱۰} Positive List: فهرست مثبت در مقابل فهرست منفی (Negative List) مطرح شده و از مباحث بنیادی در روابط تجاری و موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی می‌باشد. اتکای دو کشور بر فهرست مثبت در روابط تجاری خود حاکی از سطح پایین تجارت میان آن‌ها است؛ زیرا فقط اقلامی از امتیازات وارداتی و صادراتی برخوردار می‌شوند که در آن فهرست وجود داشته باشد. در مقابل، اغلب موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد و ترجیحی مبتنی بر فهرست‌های منفی هستند که بر اساس آن به غیر از کالاهای مذکور در این فهرست‌ها، واردات و صادرات بقیه کالاها در چارچوب توافقات انجام می‌شود. بنابراین، رویکرد مبتنی بر فهرست منفی رویکردی شفاف‌تر و گام مناسبی به سمت آزادسازی تجاری است. اما فهرست منفی باید به لحاظ حوزه‌های مورد پوشش محدود بوده و بعد از دو سال با هدف کاهش تعداد اقلام موجود در آن مورد بازنگری قرار گیرد (Jain, 2010, p. 308).

هند و پاکستان، نکات قابل توجهی را در مورد نسبت تجارت و منازعه نشان می‌دهد. البته قبل از آغاز تحلیل این ارقام، باید چند نکته را در مورد تجارت میان هند و پاکستان در نظر داشت.

نخست، کالاهای وارداتی پاکستان صلح‌سازتر از کالاهای وارداتی هند هستند؛ زیرا، تأثیر صلح‌آمیز تجارت در مورد تجارت مواد خام و کشاورزی ضعیف‌تر از تأثیر مزبور در مورد تجارت کالاهای صنعتی است. حتی در مورد کالاهای اخیر نیز، تأثیر صلح‌آمیز تجارت متفاوت بوده و تجارت کالاهای مورد استفاده عموم بیش از تجارت صنایع فلزی و شیمیایی در ایجاد صلح نقش دارد (Dorussen, 2006, p. 89). اقلامی که پاکستان می‌تواند به هند صادر کند عبارتند از: پنبه، الیاف، پارچه، سنگ نمک، خرما، مرکبات و خشکبار، چرم و کالاهای چرمی، گاز طبیعی و برق، سبزیجات، ماهی تازه و منجمد، قند و شکر، سنگ آهک، کود، سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی، منسوجات و لباس، لوازم تزئینی، فرش‌های گره‌دار، و ابزار علمی (Khan, Shaheen, & Yusuf, 2010, p. 323; Alam *et al.*, 2011, p. 121; Khan, 2009, p. 77).

در مقابل، اقلامی که هند به پاکستان صادر می‌کند عبارتند از: آهن و فولاد، قطعات خودرو و قطعات یدکی، مواد خام و دارو، ابزار ریخته‌گری و آهن‌گری، چای، کالاهای معدنی غیرفلزی، محصولات پالایشگاهی، مواد پلاستیکی، مواد شیمیایی، مواد خام کشاورزی، سیمان، و نرم‌افزارهای فناوری اطلاعات (Amin, 2010, p. 323; Alam *et al.*, 2011, p. 121; Khan *et al.*, 2009, p. 77). بنابراین، اقلام تجاری بین هند و پاکستان نشان می‌دهد که تأثیر صلح‌آمیز کالاهای وارداتی پاکستان از هند بیش‌تر از کالاهایی است که هند از پاکستان وارد می‌کند.

دوم، تجارت غیر رسمی مقوله تعیین‌کننده‌ای در مناسبات بازرگانی هند و پاکستان است. پیوند تجاری بین هند و پاکستان دارای سه جزء است: الف) تجارت غیر قانونی یا «سیاه» که از مرزهای زمینی انجام می‌شود؛ ب) تجارت غیر مستقیم یا «غیر رسمی» که به واسطه کشورهای «سوم» انجام شده و از آن‌جا به پاکستان یا هند صادر می‌شود؛ و ج) تجارت رسمی به واسطه واردات و صادرات از بنادر، فرودگاه‌ها و گمرک‌های مرزی. پاکستان ترجیح می‌دهد که ابتدا مسئله کشمیر را حل کند و بعد تجارت خود با هند را ارتقا بخشد. اما عدم حل و فصل مسئله کشمیر از حجم قابل توجه تجارت غیر قانونی بین گروه‌های تجاری هند و پاکستان جلوگیری نکرده است (Chengappa, 1999, pp. 444-5). اما مهم‌تر از تجارت غیر قانونی، شکل غیر رسمی آن است. حمل و نقل کالاها بین هند و پاکستان اغلب از طریق کشور سوم (Wilson & Otsuki, 2007, p. 10) و به‌ویژه دویی انجام می‌شود که پرهزینه است (Panagariya, 2007, p. 183).

مجموع تجارت غیر قانونی و غیر رسمی میان هند و پاکستان بسیار بیش‌تر از تجارت رسمی آن‌ها است (Chengappa, 1999, p. 444) و بیش از دو میلیارد دلار برآورد می‌شود (Qamar, 2005, p. 47). اما چند نکته را باید در مورد تجارت غیر رسمی میان هند و پاکستان در نظر داشت: الف) نخست باید توجه کرد که چه میزان از این تجارت به علت محدودیت‌های ناشی از شرایط کامله‌الوداد است و چه میزان خیر؛ ب) ممکن است تجارت غیر رسمی از ملاحظاتی غیر از دور زدن تعرفه‌ها نشأت گرفته و به علت هزینه گسترده حمل کالاها از طریق مرز و در قالب شبکه‌های رسمی باشد (Panagariya, 2007, p. 183). این دو مسأله، نکات بعدی را در تجارت میان هند و پاکستان تشکیل می‌دهند.

سوم، علی‌رغم این که هند از سال ۱۹۹۵ به عنوان دولت کامله‌الوداد با پاکستان رفتار می‌کند، صادرات پاکستان به هند افزایش چشم‌گیری نداشته است. در مقابل، پاکستان هنوز این جایگاه را به هند اعطا نکرده^{۱۱} و تنها به برخی کالاها اجازه واردات می‌دهد (Qamar, 2005, p. 47). پاکستان همواره پذیرش این وضعیت را منوط به پیشرفت مطلوب در زمینه حل و فصل منازعه می‌کرد (Cheema, 2006, p. 220). وضعیت کامله‌الوداد ایجاب می‌کند که طرفین متعاهد همان تعرفه‌ها و محدودیت‌هایی را که برای دیگر کشورها تعیین کرده‌اند بر صادرات و واردات یک‌دیگر وضع نمایند (Chengappa, 1999, p. 453; Trebilcock & Howse, 2008, p. 109; Panagariya, 2007, p. 174). این امر امتیاز بالایی را به پاکستان می‌داد که هند فاقد آن بود. مخالفت با اعطای جایگاه کامله‌الوداد به هند اغلب به علت سوء برداشت از آن بود. پاکستانی‌ها فکر می‌کردند که اعطای وضعیت کامله‌الوداد برابر با اعطای جایگاه خاصی به هند است که می‌تواند باعث واردات از هند بدون هیچ‌گونه محدودیت یا با محدودیت‌های کمتر از سایر کشورها شود. درحالی‌که این گونه نیست. جایگاه کامله‌الوداد تنها پیش‌بینی می‌کند که به خاطر مقاصد اقتصادی، یک عضو سازمان تجارت جهانی نباید با دیگر کشورهای عضو فرقی داشته باشد (Qamar, 2005, p. 54). اما به نظر می‌رسد که نگرانی پاکستانی‌ها تا حدودی منطقی بوده است؛ زیرا عدم تقارن در روابط اقتصادی باعث عدم تقارن در قدرت می‌شود. این عدم تقارن نوعی فرصت سیاسی برای دولت قوی‌تر ایجاد کرده و

^{۱۱} البته پاکستان نیز از سال‌ها پیش در این مورد با هند وارد مذاکره شده بود. در جریان امضای یادداشت تفاهم لاهور، نوازشریف به خبرنگاران اعلام کرد که رایزنی‌های خود با هند را برای اعطای وضعیت کامله‌الوداد به این کشور ادامه خواهد داد (Chengappa, 1999, p. 443). سرانجام، اسلام‌آباد در اوت ۲۰۱۱ با اعطای وضعیت دولت کامله‌الوداد به هند موافقت کرده و در نوامبر همان سال نهایی شده است (Joshua, 2011).

باعث می‌شود که دولت‌ها به جای استفاده از گزینه نظامی برای حل اختلافات، از قدرت اقتصادی نسبی خود به عنوان اهرم فشار در چانه‌زنی سیاسی استفاده کنند (Crescenzi, 2005, pp. 50-1).

چهارم، موانع گسترده‌ای بر سر راه تجارت هند و پاکستان وجود دارد. پاکستان به همراه بنگلادش تنها کشورهای آسیای جنوبی محسوب می‌شوند که فاقد هر نوع پیمان تجاری عملی با هند هستند. (Khan *et al.*, 2009, p. 85). به علاوه، موانع تجاری میان هند و پاکستان صرفاً به موانع تعرفه‌ای محدود نمی‌شود و اغلب شامل موانع غیر تعرفه‌ای و غیر رسمی است. موانع غیر تعرفه‌ای تجارت بین هند و پاکستان عبارتند از محدودیت‌های سهمیه‌ای و ممنوعیت‌های تجاری. اما موانع غیر رسمی تجارت به هزینه‌های مبادله‌ای اطلاق شده و به سه دسته تقسیم می‌گردد: هزینه‌های رویه‌ای؛ هزینه‌های حمل‌ونقل؛ رانت‌جویی (Khan, Shaheen, & Yusuf, 2009, pp. 144-6). در این بین، به‌ویژه موانع غیر رسمی اهمیت یافته و فقدان تسهیلات تجاری^{۱۲} بین این دو را برجسته می‌کند. برای مثال، فقدان سازوکارهای مناسب در زمینه حمل‌ونقل به تجارت هند و پاکستان آسیب زده است.

برای انتقال یک محموله از داکا به لاهور باید ۷۱۲۶ کیلومتر از طریق دریا طی شود، درحالی‌که این مسیر می‌توانست از راه زمینی یعنی از طریق هند به ۲۳۰۰ کیلومتر کاهش یابد، اما هند اجازه این کار را نمی‌دهد. در مقابل، چون پاکستان از ارائه تسهیلات به هند و افغانستان برای تجارت زمینی از طریق خاک این کشور امتناع می‌کند، دهلی نو مجبور شده تا با تهران مسیر مشترکی را طراحی کرده و هند از طریق بندر چابهار به افغانستان و آسیای مرکزی وصل گردد. علاوه بر این، به علت فقدان موافقت‌نامه حمل‌ونقل مرزی میان هند و پاکستان عبور کامیون‌ها از مرزهای بین‌المللی این دو کشور محدود است. در نتیجه، کالاها در مرز باید از کامیونی به کامیون دیگر منتقل شود و این امر هزینه‌های حمل‌ونقل را افزایش می‌دهد. دو مسیر ریلی دور از هم^{۱۳} میان پاکستان و هند وجود دارد که در حال حاضر این دو کشور را به هم پیوند می‌زند. اما، یکی از این مسیرها مخصوص حمل مسافر است و محموله‌های محدودی از طریق راه آهن بین هند و پاکستان جابه‌جا می‌شوند (Rahmatullah, 2010, pp.177-9).

پنجم، هند و پاکستان هنوز هم به طور کامل از پتانسیل‌های تجاری بین خود استفاده نکرده‌اند. چند عامل از جمله نگرانی‌های متقابل و گاهی اوقات اطلاعات نادرست مانع شکل‌گیری پیوندهای تجاری

^{۱۲} این امر در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

^{۱۳} Broad Gauge Rail

شده‌اند (Harshe, 2005, p. 57). صادرات بالقوه پاکستان به هند حدود دو و نیم میلیارد دلار است که شامل ماهی، میوه تازه و خشک، شکر، پنبه خام، پارچه و ... است. واردات بالقوه پاکستان از هند حدود دو و هفت دهم میلیارد دلار است و شامل چای، ادویه، قطعات خودرو، ابزار مهندسی، لاستیک و تجهیزات حمل‌ونقل، وسایل تفریحی، بهداشتی و فن‌آوری اطلاعات است (Qamar, 2005, p. 46). در حالی که ارقام جاری بسیار پایین‌تر از این‌ها و حدود ۲۵۰ میلیون دلار است، اما تجارت غیر رسمی به حدود دو و نیم میلیارد دلار در سال می‌رسد. طبق برآورد فدراسیون اتاق‌های بازرگانی و صنعت پاکستان^{۱۴}، اگر تجارت آزاد بین هند و پاکستان آزاد شود، تجارت دوجانبه میان آن‌ها طی سه سال از پنج میلیارد دلار امریکا در سال فراتر خواهد رفت (Amin, 2010, p.323).

جدا از نکات پنج‌گانه بالا، ارقام تجاری میان هند و پاکستان در دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ نیز حاوی نکات قابل ملاحظه‌ای است. نخست، بر خلاف تمامی انتقادات نسبت به رفتار واگرایانه پاکستان در آسیای جنوبی (Dash, 1996; Pattanaik, 2004)، اقتصاد این کشور نسبت به اقتصاد هند در دوره مورد بررسی تمایلات هم‌گرایانه بیشتری از خود نشان داده است. این امر را می‌توان با استفاده از چند معادله ساده و با مقایسه واردات و صادرات دو کشور نسبت به کل واردات و صادرات آن‌ها محاسبه کرد.



¹⁴ Federation of Pakistan Chambers of Commerce and Industry

معادله نخست: درصد واردات هند از پاکستان (iip) نسبت به کل واردات این کشور (tii) به طور میانگین در دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ را می‌توان از قاعده زیر به دست آورد:

$$\left(\sum iip + \sum tii \right) \times 100 = \% \frac{iip}{tii}$$

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(2939 + 1851811) \times 100 \geq 0/1\%$$

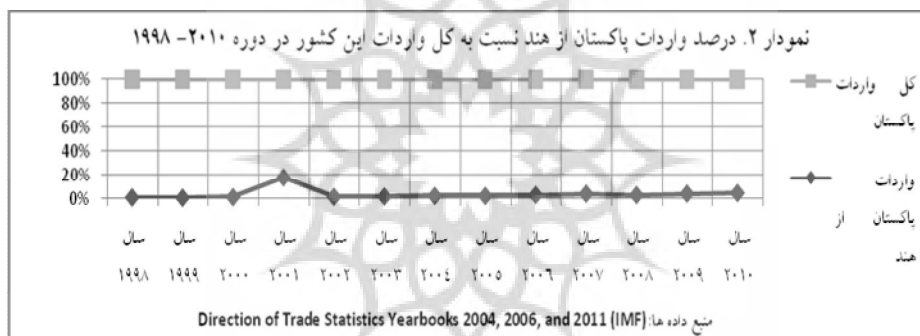
معادله دوم: درصد واردات پاکستان از هند (pii) نسبت به کل واردات این کشور (tpi) به طور میانگین در دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ را می‌توان از قاعده زیر به دست آورد:

$$\left(\sum pii + \sum tpi \right) \times 100 = \% \frac{pii}{tpi}$$

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(12359 + 304145) \times 100 \geq 4\%$$

بنابراین، همان‌طور که روشن است سهم واردات پاکستان از هند در کل واردات این کشور حدود چهل برابر سهم واردات هند از پاکستان در کل واردات این کشور است (نک. نمودارهای ۱، ۲ و ۳).

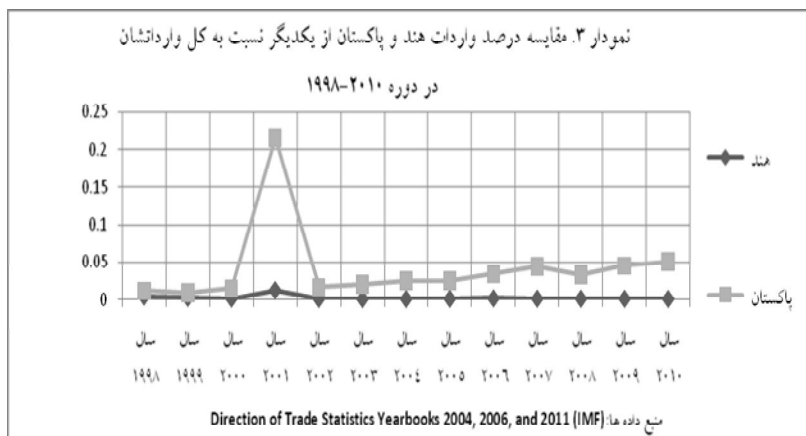


معادله سوم: درصد صادرات هند به پاکستان (iep) نسبت به کل صادرات این کشور (tie) به صورت میانگین در دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ را می‌توان از قاعده زیر به دست آورد:

$$\left(\sum iep + \sum tie \right) \times 100 = \% \frac{iep}{tie}$$

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(12359 + 1283324) \times 100 \geq 0/9\%$$



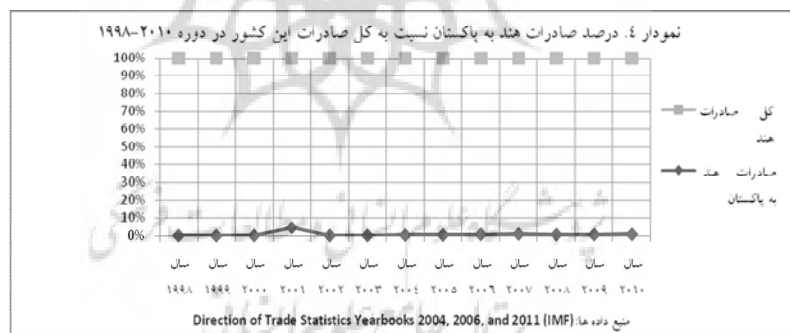
معادله چهارم: درصد صادرات پاکستان به هند (pei) نسبت به کل صادرات این کشور (tpe) به طور میانگین در دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ را می‌توان از قاعده زیر به دست آورد:

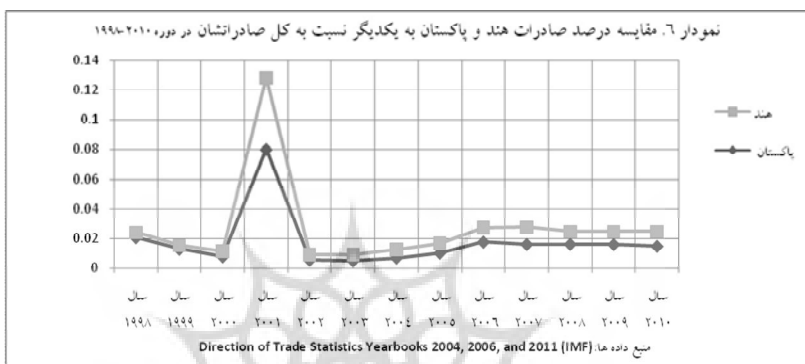
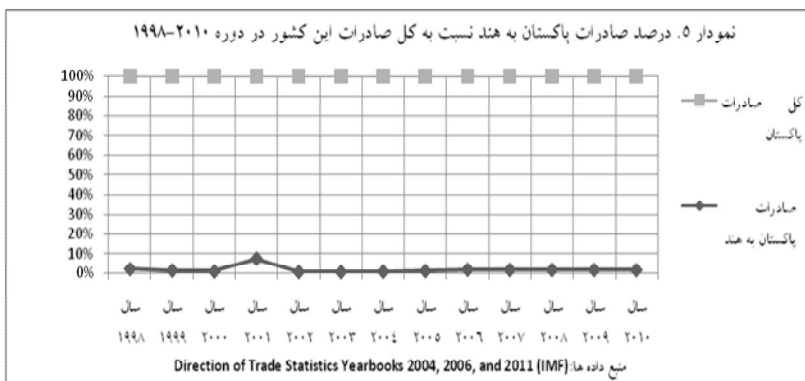
$$\left(\sum pei : \sum tpe \right) \times 100 = \% \frac{pei}{tpe}$$

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(2939 + 182355) \times 100 \approx 1/5\%$$

بنابراین، مشخص می‌شود که سهم صادرات پاکستان به هند در کل صادرات این کشور نیز بیش‌تر از سهم صادرات هند به پاکستان در کل صادرات آن بوده و حدود دو برابر است (نک. نمودارهای ۴، ۵ و ۶).





دوم، مقایسه سطح تجارت میان هند و پاکستان در دوره مورد بررسی با تجارت آن‌ها با بقیه جهان نشان می‌دهد که تجارت میان آن‌ها تمایلات منطقه‌گرایانه داشته و رشد تجارت میان این دو کشور بیش از رشد کلی تجارت آن‌ها است. این امر در معادلات و نمودارهای زیر به خوبی روشن می‌شود.

معادله اول: درصد رشد تجارت هند و پاکستان (*iptg*) با هم‌دیگر در دوره ۱۹۹۸-۲۰۱۰ را می‌توان از طریق زیر به دست آورد:

$$\left(\sum_{2010} ipt + \sum_{1998} ipt \right) \times 100 = \%iptg$$

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(2563 + 287) \times 100 \geq 8/9\%$$

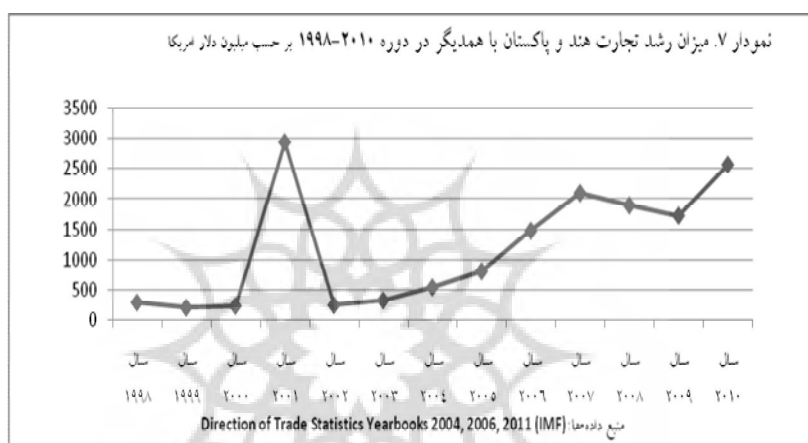
معادله دوم: درصد رشد کل تجارت هند و پاکستان (tiptg) در دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ را می‌توان از طریق زیر به دست آورد:

$$\left(\sum_{2010} \text{tipt} + \sum_{1998} \text{tipt} \right) \times 100 = \% \text{tiptg}$$

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(617127 + 93566) \times 100 \geq 6/5\%$$

همان‌طور که مشخص است رشد تجارت کلی این دو کشور در دوره مورد بررسی حدود ۲/۵ درصد کمتر از رشد تجارت دوجانبه میان آن‌ها است (نک. نمودارهای ۷ و ۸).

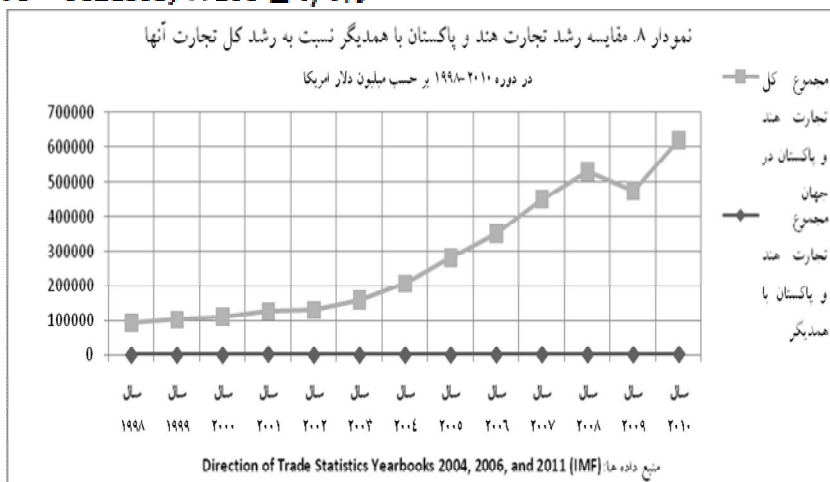


سوم، علی‌رغم نتایج مثبت بالا باید اذعان کرد که سهم تجارت هند و پاکستان با همدیگر در کل تجارت آن‌ها هنوز هم بسیار پایین و حتی ناچیز است. درصد سهم تجارت و هند و پاکستان (ipt) از کل تجارت آن‌ها (tipt) در دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ را می‌توان به طریق زیر به دست آورد:

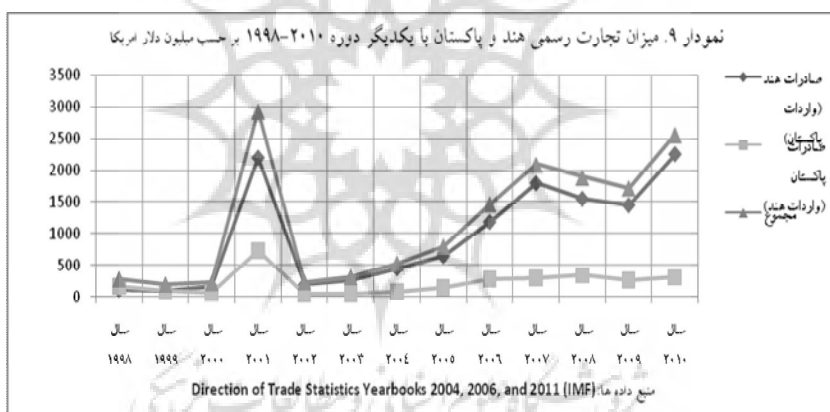
$$\left(\sum_{1998-2010} \text{ipt} \div \sum_{1998-2010} \text{tipt} \right) \times 100 = \% \frac{\text{ipt}}{\text{tipt}}$$

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

$$(15298 \div 3621635) \times 100 \cong 0/4\%$$

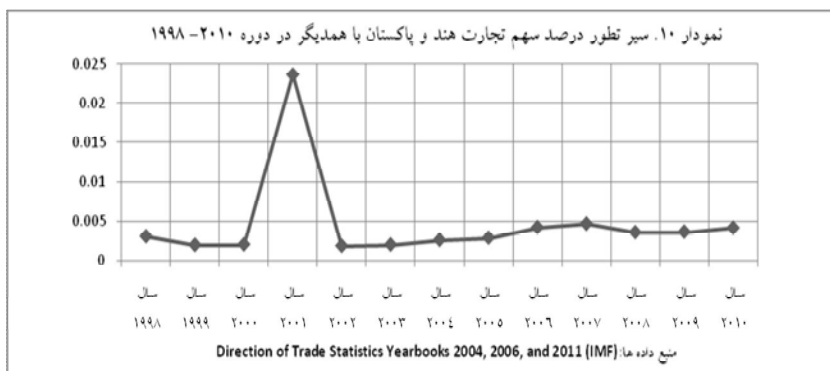


همان‌طور که روشن است سهم تجارت میان هند و پاکستان در کل تجارت آن‌ها طی دوره مورد بررسی حدود ۰/۴ درصد بوده و مجموع تجارت آن‌ها با هم‌دیگر هرگز از نظر حجمی به بالای سه میلیارد دلار آمریکا نرسیده است (نک. نمودار ۹).



چهارم، لیبرال‌ها بر این باورند که تجارت بدون توجه به بستر پیوندهای بین‌دولتی باعث صلح می‌شود. هر چه پیوندهای تجاری بیشتر باشد، موانع منازعه بیش‌تر است (Barbieri, 1996, p. 34). تجارت میان هند و پاکستان هر چند بسیار اندک است، اما این امر را تأیید می‌کند. به صورت مشخص، می‌توان گفت که

روند روبه‌رشد تجارت میان هند و پاکستان بعد از سال ۲۰۰۲ در مدیریت منازعه آن‌ها طی مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ و جلوگیری از تشدید آن به جنگ در همین سال بی‌تأثیر نبوده است (نک. نمودار ۱۰).



پنجم، هم نظریه‌های لیبرال و هم نظریه‌های واقع‌گرا به این فرضیه می‌رسند که شیوع جنگ میان شرکای تجاری سطح تجارت را حداقل در دوران جنگ به طور اساسی کاهش می‌دهد (Barbieri & Levy, 1999, p. 465). به عبارت دیگر، منازعه بر دوره‌های تجاری تأثیر می‌گذارد. به‌ویژه، منازعه‌های شدیدتر تجارت را دشوارتر می‌کنند. از جمله علت‌های این امر می‌توان به تعرفه‌های تلافی‌جویانه، تحریم‌ها، سهمیه‌بندی‌ها و سایر موانع تجاری اشاره کرد (Polachek, 1980, p. 60). این امر در مورد تجارت میان هند و پاکستان صدق می‌کند. روابط تجاری دو کشور بعد از تنش‌زدایی پس از جنگ محدود کارگیل در سال ۲۰۰۰ اوج می‌گیرد اما بحران ۲-۲۰۰۱ به آن آسیب زده و به پایین‌ترین حد ممکن افت می‌کند. مجدداً پس از نشست سران اسلام‌آباد و هند در حاشیه دوازدهمین اجلاس سارک در اسلام‌آباد و پس از آن برگزاری گفتگوهای مرکب، تجارت میان دو کشور رونق گرفته، اما باز هم بحران سال ۲۰۰۸ به آن ضربه می‌زند (نک. نمودار ۱۰).

در مجموع، نوعی همبستگی منفی میان تجارت و منازعه وجود دارد. هرچه تجارت دو دولت با یک‌دیگر بیشتر باشد انتظار می‌رود که منازعه بین آن‌ها کمتر و همکاری آن‌ها بیشتر شود (Polachek, 1980, p. 59). اما در مورد روابط هند و پاکستان این قاعده دو استثنا دارد. همان‌طور که در نمودارهای ۷، ۸، ۹ و ۱۰ پیدا است، روابط تجاری این دو کشور در جریان جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹ کمتر از آن بوده است که تأثیری بر سرنوشت منازعه آن‌ها داشته باشد (رابطه پوچ بین تجارت و منازعه)؛ در بن‌بست بزرگ ۲-۲۰۰۱ نیز تجارت هند و پاکستان از منازعه آن‌ها تأثیر پذیرفته است (نتیجه منازعه‌آمیز تجارت)؛ اما در

مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ می‌توان نوعی روند منطقی رشد تجاری را مشاهده کرد که از این مواجهه تأثیر چندانی نپذیرفته و به مسیر خود ادامه داده است. بنابراین، می‌توان گفت روابط تجاری دهلی نو و اسلام‌آباد در پرهیز آن‌ها از ورود به جنگ در جریان این مواجهه تأثیر داشته است (نتیجه صلح‌آمیز تجارت).

۲-۲- سرمایه‌گذاری

کشورهای آسیای جنوبی در ابتدا رویکرد محافظه‌کارانه و محدودکننده‌ای نسبت به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشتند اما این خط‌مشی از دهه ۱۹۹۰ به بعد تغییر یافت (Sahoo, 2006, p. 9). این مسأله باعث رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه آسیای جنوبی شده است.^{۱۵} با وجود این، پدیده‌ای که در این جا مدنظر است سرمایه‌گذاری متقابل هند و پاکستان و در نتیجه پیوند بیش‌تر اقتصادهای آن‌ها است. اگر این اتفاق رخ داده باشد، می‌توان گفت که به مدیریت منازعه آن‌ها کمک کرده است.

هند به علت فقر منابع همواره دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری خارجی بوده است. بحران ارز خارجی در سال ۸-۱۹۵۷ تا حدودی بر رویکرد دهلی نسبت به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تأثیر گذاشت و در اواخر دهه ۱۹۸۰ تا حدود زیادی در این زمینه آزادسازی شد. نهایتاً در سال ۱۹۹۱، اقدامات جدیدی برای آزادسازی فضا برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اعلام شد و در نتیجه آن، هند اکنون یکی از جذاب‌ترین کشورهای آسیای جنوبی برای این سرمایه‌گذاری‌ها است (Sahoo, 2006, p. 9). اما هنوز هم محدودیت‌هایی در این زمینه وجود دارد. این سرمایه‌گذاری‌ها به کمتر از ۱۰۰ درصد در بانک‌های بخش خصوصی، بیمه، ارتباطات راه دور، شرکت‌های تجاری عمده‌فروش، معادن زغال‌سنگ، الماس و سایر سنگ‌های قیمتی، و فرودگاه‌ها محدود می‌شود. اما سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی مانند تجارت خرده-فروشی، مسکن و املاک، کشاورزی با برخی استثنائات، و مزارع از جمله مزارع چای مجاز نیست (Dutz, 2010, p. 201).

نخستین گام پاکستان برای آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۱۹۸۴ و در بیانیه خط‌مشی صنعتی اعلام شد که سهم برابری به بخش‌های خصوصی و دولتی می‌داد. در نتیجه، سرمایه‌گذاران خصوصی خارجی برای مشارکت با سرمایه‌گذاران محلی در پاکستان تشویق شدند. با وجود این، گام عملی پاکستان برای آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و با ارائه بسته جدید

^{۱۵} در ادامه به طور مفصل به این مسأله پرداخته خواهد شد.

خط‌مشی صنعتی برداشته شد. بر این اساس، یک هیأت سرمایه‌گذاری^{۱۶} به راه افتاد و تحت نظر نخست‌وزیری این کشور برای ارائه خدمات سرمایه‌گذاری به فعالیت پرداخت. پاکستان برای تسهیل سرمایه‌گذاری با ۴۶ کشور موافقت‌نامه‌های دوجانبه امضا کرده است (Sahoo, 2006, p. 12). پاکستان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخش‌های خدمات، زیرساخت‌ها، حوزه‌های اجتماعی و کشاورزی را مجاز کرده است؛ مشروط بر این‌که سهم سرمایه‌گذاری خارجی حداقل سیصد هزار دلار امریکا یا معادل آن باشد. اما این کشور سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مشروبات الکلی را اجازه نمی‌دهد (Dutz, 2010, p. 201).

با وجود این، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آسیای جنوبی عمدتاً از منابع خارج از این منطقه بوده و سرمایه‌گذاری درون‌منطقه‌ای سهم چندانی در این زمینه ندارد. از این رو، بدیهی است که سرمایه‌گذاری متقابل میان هند و پاکستان نیز کمتر از آن است که بتواند نقشی در مدیریت منازعه بین آن‌ها ایفا کند. البته، همان میزان اندک سرمایه‌گذاری درون‌منطقه‌ای در سال‌های گذشته روبه‌رشد بوده است. بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون‌منطقه‌ای را شرکت‌های هندی تأمین می‌کنند. پاکستان بعد از سریلانکا دومین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شرکت‌های هندی در منطقه آسیای جنوبی بوده است. در حالی که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران درون‌منطقه‌ای در هند به ترتیب بنگلادش، سریلانکا، نپال و مالدیو بوده‌اند و پاکستان در رده‌های نخست این سرمایه‌گذاری‌ها در هند جایی ندارد (Alam, 2010, pp. 115-6).

هند و پاکستان برای افزایش هم‌گرایی در زمینه سرمایه‌گذاری باید حداقل مراحل زیر را طی کنند: الف) مقررات زدایی مشترک در حوزه‌های منتخب، مانند حذف نظام‌مند موانع تجارت و سرمایه‌گذاری، حذف محدودیت‌های سهم‌بندی و مجاز کردن سهم ۱۰۰ درصدی برای تمام سرمایه‌گذاران، و ...؛ ب) هم‌گرایی بخش مالی با رفع محدودیت‌های سرمایه‌ای؛ ج) افزایش تبادل اطلاعات میان ناظران زیرساخت‌های منطقه‌ای با ایجاد مشاوران ناظر منطقه‌ای برای تسهیل مشاوره نامحدود در موضوعات مشترک؛ د) راه‌اندازی نوعی کانون منطقه‌ای در سطح سارک برای هماهنگ‌سازی ابتکارات بازرگانان فردی در سطح منطقه و در نتیجه، تقویت تعاملات بخش خصوصی و دولتی در این موضوعات (Dutz, 2010, p. 196).

¹⁶ Board of Investment

در هر حال، می‌توان پیش‌بینی کرد که این مقوله طی سال‌های آینده بتواند به متغیر قابل ملاحظه‌ای در روابط هند و پاکستان تبدیل شود.

۳- اقتصادمحوری هند و پاکستان

همان‌طور که در مقدمه نظری این مقاله بیان شد، یکی از نکات مهم پیرامون تأثیر اقتصاد در منازعه بین کشورها اولویت یافتن عامل اقتصاد در روابط خارجی کشورهای مورد بررسی است که ارتباط مستقیمی به روابط خارجی دوجانبه ندارد و می‌توان آن‌را در قالب اولویت‌های سیاست‌گذاری کلی جای داد. به عبارت دیگر، نفس تمرکز دو کشور بر اولویت‌های اقتصادی می‌تواند آن‌ها را از مجاری منازعه دور کند و نسبت به ایجاد ثبات علاقمند نماید.

طی دوره مورد بررسی، هند به دو علت خواهان اجتناب از منازعه بیش‌تر با پاکستان بر سر کشمیر بوده است: الف) رهبران هند معتقدند که برای مبارزه با فقر و تقویت طبقه متوسط نیازمند رشد اقتصادی بوده و این امر مستلزم ثبات است؛ ب) حملات تروریستی اخیر علیه هند به اندازه حملات قبلی به پارلمان این کشور، تحریک‌کننده نبوده و هند تلاش کرده تا به بهبود روابط خود با پاکستان ادامه دهد. بنابراین، سیاست جدید هند از تغییر اولویت‌های داخلی این کشور نشأت می‌گیرد (Kapur, 2010, p. 111).

هند برای تضمین رشد تولید ناخالص داخلی خود باید الف) بازارهایی را برای صادرات صنعتی خود در آسیای جنوبی و ماورای آن ایجاد کند؛ ب) زیرساخت لازم را برای عرضه نفت، گاز و برق فراهم نماید. در این شرایط، سه ضرورت راه‌بردی هند ظاهر می‌گردد: نخست، دستیابی به اقتصاد هم‌گرای منطقه‌ای از طریق سارک و سفتا؛ دوم، تأمین امنیت لوله‌های نفت و گاز و مسیرهای ارتباطی ریلی و جاده‌ای از آسیای مرکزی به هند با عبور از پاکستان؛ و سوم، غلبه بر اختلافات سیاسی با پاکستان و سایر همسایگان آسیای جنوبی جهت ایجاد چارچوب سیاسی لازم برای صلح پایدار که برای اتحادیه اقتصادی اجتناب-ناپذیر است (Hussain, 2010, p. 14). بدین ترتیب، می‌توان گفت که هند طی سال‌های اخیر بر اقتصاد تمرکز کرده است (Khan, Shaheen, & Yusuf, 2009, p. 142).

هند نه تنها برای تضمین منافع اقتصادی راه‌بردی‌اش بلکه برای حفظ جامعه دموکراتیک سکولارش نیز نیازمند صلح و همکاری اقتصادی با پاکستان است؛ زیرا اکنون برای هند، اقتصاد آزاد و روبه‌رشد از ساختار سیاسی دموکراتیک و لیبرال قابل جداسازی نیست. پاکستان نیز با بحران اقتصادی مواجه بوده و به دلیل وابستگی به کمک‌های اقتصادی خارجی، عدم توان‌مندی صادراتی، و فشار مکرر ناشی از عدم تراز پرداخت‌ها نمی‌تواند رشد اقتصادی بالایی داشته باشد. در این وضعیت، تنش نظامی با هند باعث رشد

افراط‌گرایی مذهبی در این کشور می‌شود. بنابراین، صلح با هند می‌تواند به بهبود فضای سرمایه‌گذاری در پاکستان کمک کند و این هم خود در کنترل فقر در این کشور تأثیر خواهد گذاشت (Hussain, 2010, p. 14-5).

بنابراین، به نظر می‌رسد که هند و پاکستان نیز مانند اغلب کشورهای در حال توسعه طی دهه‌های اخیر توجه ویژه‌ای به اقتصاد و پیشرفت اقتصادی کشور خود داشته‌اند. در این بین، طبیعی است که وجود ثبات سیاسی و صلح در روابط خارجی لازمه پیشرفت اقتصادی است. به‌طور کلی‌تر، صلح بین هند و پاکستان هم برای حفظ رشد اقتصادی و هم برای برقراری دموکراسی‌های کثرت‌گرا و در نتیجه، هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌های آسیای جنوبی ضرورت دارد (Hussain, 2010, p. 11). علاوه بر این، دولت‌هایی که از اقتصاد قوی و رفاه بالا بهره می‌برند و رشد اقتصادی دارند، ممکن است از منازعه روی برگردانند؛ زیرا احتمالاً شهروندان آن‌ها از وضع موجود اقتصادی و سیاسی راضی بوده و همان‌طور که لیبرال‌ها می‌گویند، منازعه خشونت‌آمیز با بسیاری از روابط مالی و تجاری در تضاد است (Russett & Oneal, 2001, p. 151). بنابراین، باید مشخص گردد که با توجه به شاخص‌های اصلی اقتصادی، هند و پاکستان تا چه اندازه در این زمینه موفق بوده‌اند. در زیر، مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی هند و پاکستان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- تجارت خارجی

فروپاشی شوروی و موفقیت چین در سیاست‌های رو به خارج، سیاست‌مداران آسیای جنوبی را متقاعد کرد که نمی‌توانند بدون آزادسازی رژیم‌های تجاری به رشد سریع دست یابند. از این رو، سیاست آزادسازی تجاری یک‌جانبه به طور نظام‌مند از دهه ۱۹۹۰ در این منطقه شروع شد. این تغییرات باعث رشد سریع تجارت آسیای جنوبی با دنیای خارج شد، اما هنوز هم سیاست‌های تجاری آسیای جنوبی از میانگین جهانی حمایت‌گرایانه‌تر است (Ahmed & Ghani, 2007, p. 31).

اهمیت این شاخص در روابط هند و پاکستان بدین علت است که روابط تجاری این دو، همان‌طور که در بالا بیان شد، ناچیز است. اما نفس رشد کلی تجارت آن‌ها می‌تواند علامت مثبتی برای موفقیت‌شان در مدیریت منازعه باشد؛ زیرا حتی در شرایطی که دو کشور تجارت ناچیزی با یک‌دیگر دارند، اگر تجارت آن‌ها با بقیه جهان گسترده باشد از ورود به جنگ با یک‌دیگر می‌پرهیزند (Murshed & Mamoon, 2010, p. 467). به عبارت دیگر، هرچند روابط دوجانبه اقتصادی بهتر از باز بودن اقتصاد، کیفیت روابط دو کشور را تبیین می‌کند اما باید در نظر داشت که «کل تجارت نیز دارای تأثیر مستقل، به لحاظ آماری معنی‌دار و اساساً مهم است» (Russett & Oneal, 2001, p. 149).

کشورهای آسیای جنوبی خواه به‌طور دسته‌جمعی و خواه به‌صورت انفرادی هنوز هم پتانسیل زیادی برای بهره‌مندی از هم‌گرایی بازارها در سطح جهانی را دارند. رشد سریع آسیای جنوبی در زمینه تولید ناخالص داخلی ناشی از رشد سریع آن در زمینه تجارت جهانی بوده است؛ به گونه‌ای که این منطقه یکی از سریع‌ترین نرخ‌های رشد را در زمینه تجارت دارد (Ahmed & Ghani, 2010, p. 53).

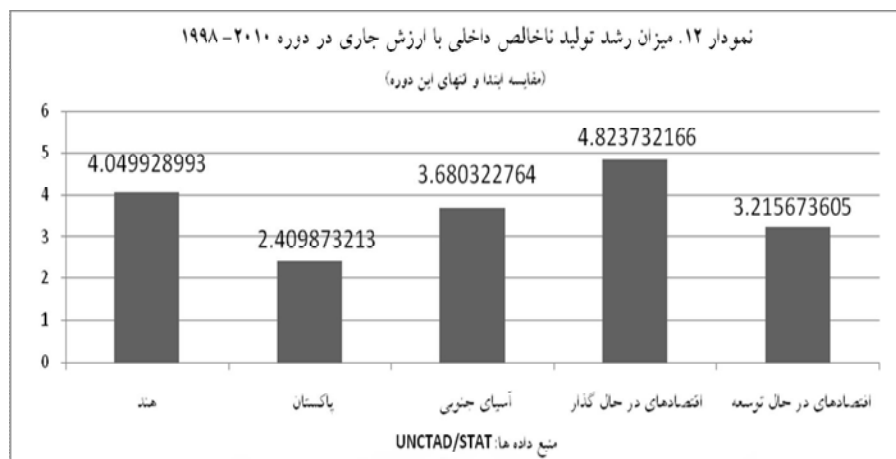
در مجموع، همان‌طور که در نمودار ۱۱ مشخص است، هند و پاکستان طی دوره مورد بررسی رشد تجاری قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرده‌اند که جزء بالاترین نرخ‌های رشد تجاری در سطح جهان است. رشد تجاری این دو کشور به‌ویژه بعد از سال ۲۰۰۲ روند منظمی را طی کرده و به غیر از سال ۲۰۰۹ (به دلیل بحران اقتصادی جهان) به این مسیر ادامه داده است. بنابراین، شاخص کلی تجارت هند و پاکستان می‌تواند اولویت یافتن اقتصاد در سیاست‌گذاری این دو کشور را نشان دهد. البته همان‌طور که از نمودار ۱۱ پیدا است، احتمال تأثیرگذاری این شاخص در مدیریت منازعه هند و پاکستان طی مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ بیش از بحران‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱-۲ است؛ زیرا در دو مورد اخیر، سطح کل تجارت این دو کشور در جهان کمتر از آن است که نشانگر اولویت یافتن اقتصاد در سیاست‌گذاری آن‌ها باشد.

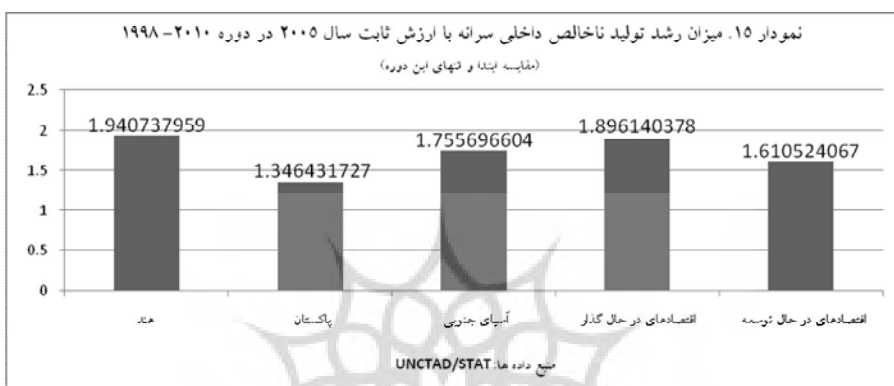
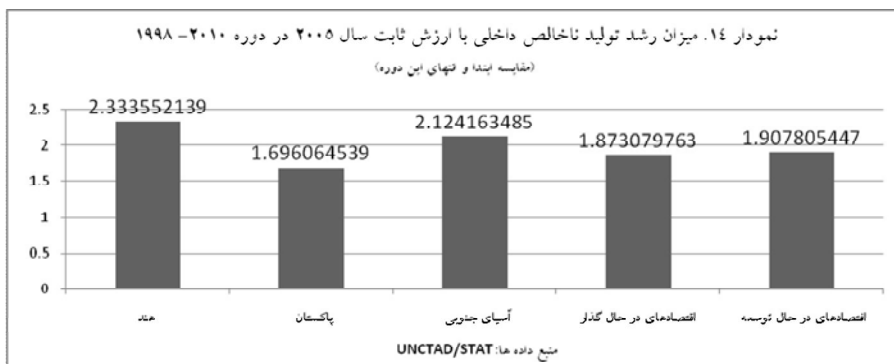


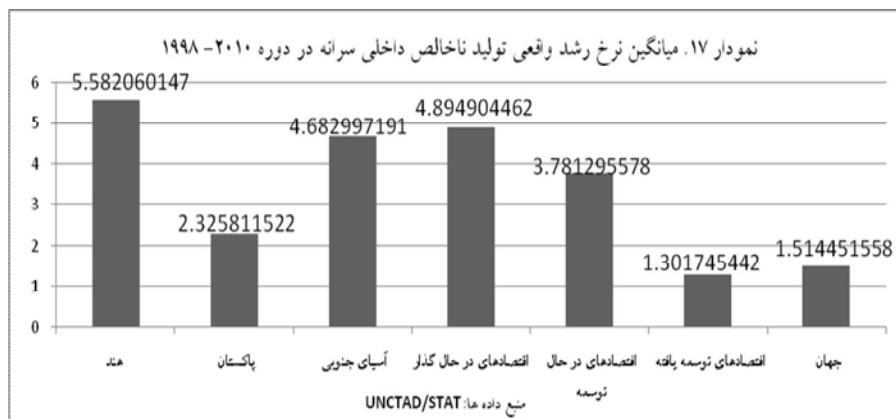
۲-۳- تولید ناخالص داخلی

شاخص مهم بعدی تولید ناخالص داخلی است. همان‌طور که از نمودارهای ۱۲، ۱۴ و ۱۶ پیدا است، هند و پاکستان رشد قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرده و به‌ویژه، میانگین رشد هند بالاتر از میانگین رشد کشورهای در حال توسعه است. به عبارت دقیق‌تر با توجه به نمودار ۱۲، حجم تولید ناخالص داخلی هند در این دوره تقریباً چهار برابر شده است، در حالی که در همین دوره اقتصادهای در حال توسعه رشد سه برابری را تجربه کرده‌اند. این مسأله زمانی بیشتر اهمیت می‌یابد که به شاخص‌های سرانه هند و پاکستان نیز

توجه شود. این دو کشور به لحاظ شاخص‌های سرانه نیز جایگاه خوبی داشته و باز هم هند از کشورهای در حال توسعه بالاتر است (نک. نمودارهای ۱۳، ۱۵ و ۱۷). این در حالی است که هر دو کشور مورد بررسی در این دوره بر خلاف سایر کشورها با رشد جمعیت بالا نیز مواجه بوده‌اند.







۳-۳- سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

مانند بقیه کشورهای در حال توسعه، کشورهای سارک نیز از اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع به جذب سرمایه‌های مستقیم خارجی کردند؛ که این امر خود ناشی از اصلاحات گسترده بازارمحور، آزادسازی تجاری و سیاست‌های تشویقی سرمایه‌گذاری بود (Srinivasan, 2011, p. 235). اما نخست لازم است اصطلاحات مورد کاربرد تعریف گردد.

طبق تعریف آنکتاد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به نوعی سرمایه‌گذاری اطلاق می‌شود که مستلزم رابطه‌ای بلندمدت بوده و نشان‌گر علاقه سرمایه‌گذار خارجی یا شرکت مادر به حضور طولانی‌مدت در اقتصاد میزبان است. این سرمایه‌گذاری هم شامل مبادلات اولیه میان دو طرف بوده و هم تمام مبادله‌های بعدی بین آن‌ها و مؤسسه‌های وابسته خارجی را دربرمی‌گیرد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را با دو شاخص سهم^{۱۷} و جریان‌های^{۱۸} آن می‌سنجند. برای شرکت‌های تابعه و وابسته، سهم به آن بخشی از ارزش سهم سرمایه و ذخایر آن‌ها (از جمله سودهای محفوظ) اطلاق می‌شود که می‌توان آن‌را به شرکت مادر نسبت داد. برای شاخه‌های فرعی، سهم به معنای دارایی‌های ثابت، دارایی‌های جاری و سرمایه‌گذاری‌ها (به جز موارد مربوط به شرکت مادر و طرف‌های سوم) است (UNCTAD, 2013).

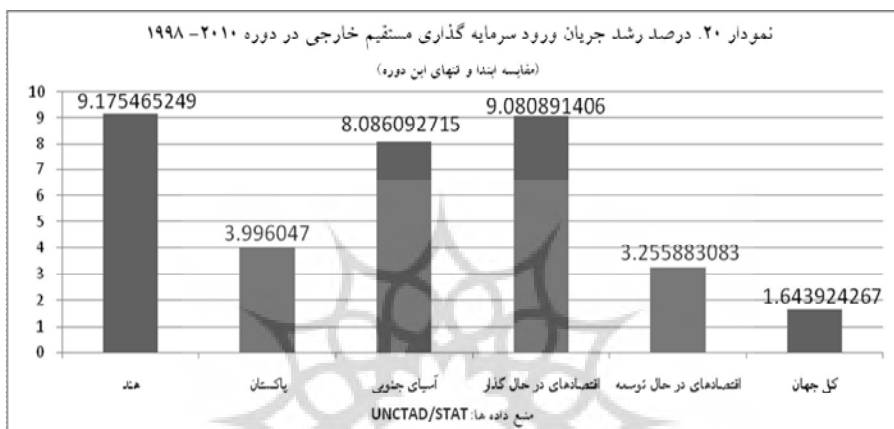
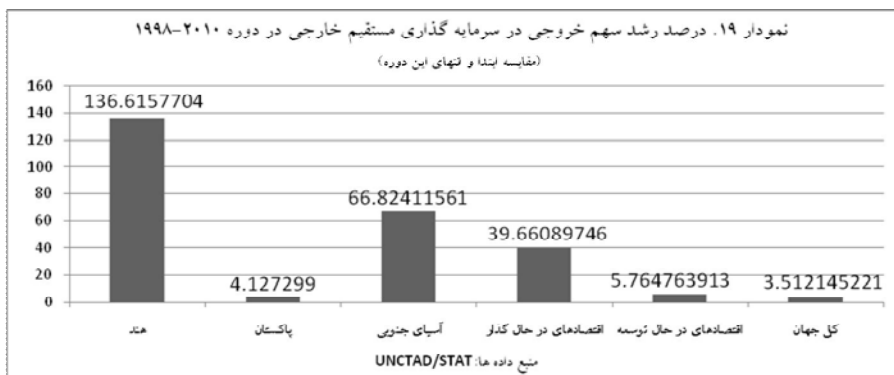
¹⁷ Stock

¹⁸ Flows

جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای شرکت‌های تابعه و وابسته از فروش نهایی سهم‌ها و وام-ها (از جمله درآمدهای غیر نقدی ناشی از تجهیزات، حقوق تولید و ...) برای شرکت مادر به اضافه سهم شرکت از درآمدهای ناشی از سرمایه‌گذاری مجدد شرکت‌های وابسته به اضافه وام‌های درون‌شرکتی نهایی بلندمدت و کوتاه‌مدت تشکیل می‌شود. این جریان‌ها برای شاخه‌های فرعی از درآمدهای افزوده ناشی از سرمایه‌گذاری مجدد به اضافه بودجه افزوده به دست آمده از سرمایه‌گذار مستقیم خارجی تشکیل می‌شود (UNCTAD, 2014).

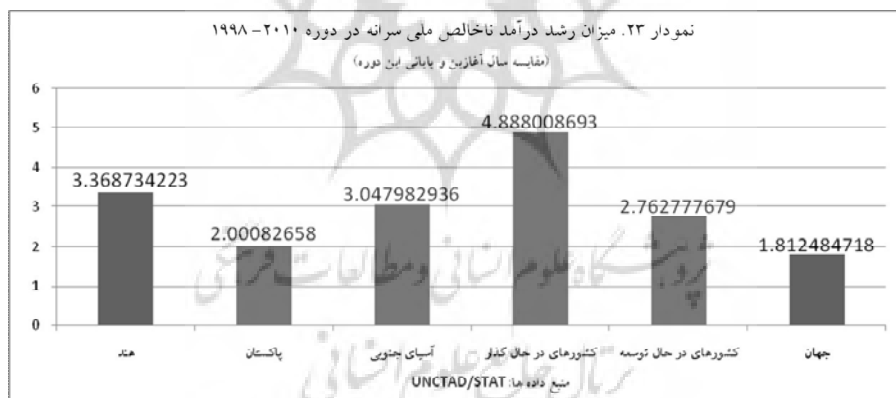
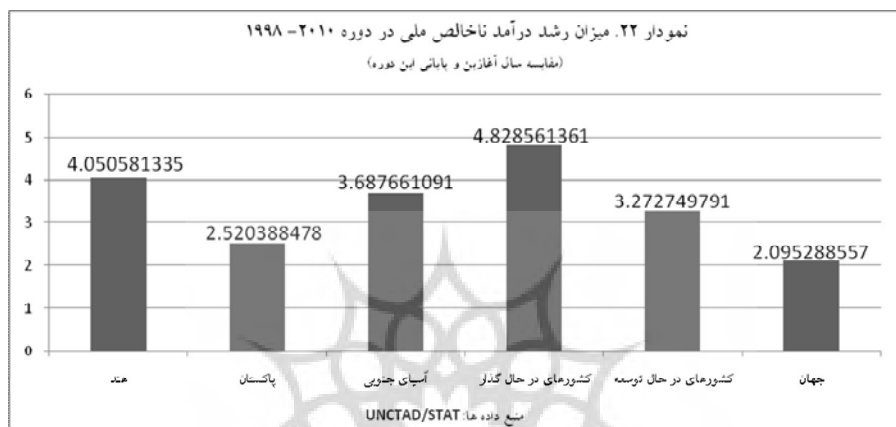
هند و پاکستان در دوره مورد بررسی هم به لحاظ سهم و هم از نظر جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی رشد قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرده‌اند. در این بین، رشد جایگاه هند خیره‌کننده است. به طوری که این کشور در شاخص سهم ورودی رشد حدوداً چهارده برابری، در شاخص سهم خروجی رشد حدوداً یک‌صدوسی و شش برابری، در شاخص جریان‌های ورودی رشد حدوداً ۹ برابری، و سرانجام در شاخص جریان‌های خروجی رشد حدوداً سیصدویازده برابری را تجربه کرده است. این رشد چشم‌گیر نه تنها به طور مطلق در خور توجه است، بلکه در مقایسه با سایر گروه‌های اقتصادی نیز فاصله بسیار زیادی دارد (نک. نمودارهای ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۱).





۳-۴- درآمد ناخالص ملی

آخرین شاخصی که در این جا برای سنجش اقتصادمحوری هند و پاکستان می‌توان مورد توجه قرار داد، درآمد ناخالص ملی است. درآمد ناخالص هند در این دوره حدوداً چهار برابر شده و پاکستان رشد دوونیم برابری را تجربه کرده و رشد هر دو کشور در این شاخص بالاتر از میانگین جهانی است که رشد حدوداً دو برابری داشته است. هند و پاکستان به لحاظ درآمد ناخالص ملی سرانه نیز از میانگین جهانی بالاتر هستند و این مسأله با توجه به شدت رشد جمعیت هر دو کشور نسبت به میانگین جهانی، از اهمیت بالایی برخوردار است (نک. نمودارهای ۲۲ و ۲۳).



در مجموع، می‌توان با توجه به شاخص‌های بالا ادعا کرد که اولویت‌های هند و پاکستان در دوره مورد بررسی از مسائل سیاسی-امنیتی به مسائل اقتصادی و رفاه داخلی تغییر یافته است. این امر به نوبه خود تأثیر چشم‌گیری بر رفتار محتاطانه دهلی نو و اسلام‌آباد در قبال یک‌دیگر و تمایل آن‌ها به حل مسائل فیما بین از طریق مذاکره داشته است. به عبارت دقیق‌تر، می‌توان گفت اقتصادمحوری هند و پاکستان بیش از همکاری دوجانبه دو کشور در مدیریت منازعه بین آن‌ها تأثیر داشته است.

نتیجه‌گیری

منازعه هند و پاکستان به عنوان یکی از پایدارترین منازعات بین‌المللی از متغیرهای مختلفی تأثیر می‌پذیرد. بالطبع، مدیریت این منازعه نیز ریشه در عوامل مختلفی دارد. یکی از عواملی که در منازعات مشابه نقش داشته و از سوی پژوهش‌گران مختلف بررسی شده است، عنصر اقتصادی است که در قالب‌های گوناگون مورد توجه قرار می‌گیرد.

در این مقاله تلاش شد تا تأثیر عامل اقتصادی در مدیریت منازعه هند و پاکستان مورد بررسی قرار گیرد. برای دستیابی به این مهم، کشف متغیرها و شاخص‌های آن ضروری می‌نمود. بنابراین، در گام اول با توجه به رویکردهای مختلف در مورد نسبت اقتصاد و منازعات بین‌المللی، دو متغیر کلی استخراج شد. این متغیرها عبارتند از: همکاری دوجانبه و اقتصادمحوری.

در گام بعدی برای هر یک از متغیرهای بالا شاخص‌سازی شد و با توجه به آمارهای موجود، اهمیت و جایگاه آن‌ها در روابط هند و پاکستان محاسبه گردید. طبق محاسبات انجام شده چند نکته مهم مشخص شد. نخست، هم‌گرایی تجاری میان هند و پاکستان اگر چه ناچیز اما موجود است.

دوم، بر خلاف دیدگاه‌های موجود، پاکستان رویکرد هم‌گرایانه‌تری نسبت به هند دارد. این هم‌گرایی در جریان مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ بر خلاف دو بحران ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱-۲ در مدیریت منازعه هند و پاکستان نقش ایفا کرده است.

سوم، هند و پاکستان بعد از پنج دهه منازعه دریافتند که برای رفع مشکلات کشورهایشان و رفع فقر فزاینده باید سیاست‌های اقتصادی خود را بهبود بخشند. اولویت یافتن اقتصاد در سیاست‌گذاری این دو کشور به طور خودآگاه و ناخودآگاه به مدیریت منازعه آن‌ها کمک کرده است. از یک‌سو، این رفتار خودآگاهانه بوده؛ زیرا طرفین برای رشد اقتصادی نیازمند ثبات سیاسی و پرهیز از تنش نظامی بودند و در نتیجه در قبال یک‌دیگر رفتار محتاطانه‌ای در پیش گرفته‌اند. از سوی دیگر، رفتار مزبور ناخودآگاهانه بوده؛ زیرا تمرکز آن‌ها بر اقتصاد خودبه‌خود باعث غفلت نسبی از اولویت‌های واقعی یا برساخته امنیتی‌شان در قبال دولت رقیب شده است.

در مجموع، جدول‌ها و نمودارهای بالا در زمینه تجارت دوجانبه و چهار شاخص تجارت کلی، سرمایه-گذاری مستقیم خارجی، تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه ملی نشان داد که تأثیر اقتصاد در مدیریت منازعه هند و پاکستان طی مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ معنی‌دار است، در حالی که در دو بحران ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱-۲ این گونه نیست.

منابع

- Ahmed, S. & Ghani E. (2007). South Asia's growth and regional integration: An overview. In Ahmed, S. & Ghani E. (eds.), *South Asia growth and regional integration* (pp.1-43). New Delhi: Macmillan India LTD.
- Ahmed, S. & Ghani E. (2010). Regional cooperation work for South Asia's poor, in Ahmed, S., Kelegama, S. & Ghani, E. (eds.), *Promoting economic cooperation in South Asia: beyond SAFTA* (pp. 30-69). New Delhi: SAGE Publications India Pvt Ltd.
- Alam, H. M. *et al.* (2011). Trade barriers and facilitations among SAARC economies. *International Journal of Business and Social Science*, 2(10), 119-127"
- Alam, M. S. (2010). Intra regional foreign direct investment (FDI) prospect in South Asian Association of Regional Cooperation (SAARC) region. *International Journal of Economics and Finance*, 2(3), 114-121"
- Amin, Kh. (2010). Regional cooperation in South Asia: Pakistan perspective. In, Ahmed, S., Kelegama, S., & Ghani, E. (eds.) *Promoting economic cooperation in South Asia: Beyond SAFTA* (pp. 321-348).
- Bandara, J. S. (2004). What do quantitative evaluations tell us about regionalism in South Asia? A survey. *Asian Studies Review*, 28(1), 57-73.
- Barbieri, K. (1996). Economic interdependence: A path to peace or a source of interstate conflict?. *Journal of Peace Research*, 33(1), 29-49.
- Barbieri, K. & Levy, J. S. (1999). Sleeping with the enemy: The impact of war on trade. *Journal of Peace Research*, 36(2), 463-79.
- Böhmelt, T. (2010). The impact of trade on international mediation. *Journal of Conflict Resolution*, 54(4), 566-592.
- Brown, O., Qobo, M. & Ruiz-Dana, A. (2009). Conclusion: The role of regional trade integration in conflict prevention. In, Khan, Sh. R. (ed.), *Regional trade integration and conflict resolution* (pp. 209-227). London and New York: Routledge.
- Butler, M. J. (2009). *International conflict management*. New York, NY: Routledge.
- Cheema, P. I. (2006). The contribution of track II towards India-Pakistan relations. *South Asian Survey*, 13(1), 211-233.
- Chengappa, B. M. (1999). India-Pakistan trade relations. *Strategic Analysis*, 23(3), 443-57.

- Cooper, A. F., Hughes, Ch. W., & De Lombaerde, Ph. (2008). Introduction: regionalisation and the taming of globalisation?. In Cooper, A. F., Christopher W. H. & De Lombaerde, Ph. (eds.), *Regionalisation and global governance: The taming of globalisation?* (pp.1-15). London and New York: Routledge.
- Crescenzi, M. J. C. (2003). Economic exit, interdependence, and conflict. *The Journal of Politics*, 65(3), 809-832.
- Crescenzi, M. J. C. (2005). *Economic interdependence and conflict in world politics*. New York, Toronto and Oxford: Lexington Box.
- Dash, K. C. (1996). The political economy of regional cooperation in South Asia, *Pacific Affairs*, 69(2), 185-209.
- Dash, K. C. (2001). The challenge of regionalism in South Asia, *International Politics*, 38, 201-228"
- Dorussen, H. (2006). Heterogeneous trade interests and conflict: What you trade matters. *Journal of Conflict Resolution*, 50(1), 87-107.
- Dutz, M. A. (2010). Harmonizing regulatory mechanisms: Options for deepening investment integration in South Asia. In, Ahmed, S., Kelegama, S., & Ghani, E. (eds.), *Promoting economic cooperation in South Asia: Beyond SAFTA* (pp. 195-209)"New Delhi: SAGE Publications India Pvt Ltd.
- Ethier, W. J. (1998). The new regionalism. *The Economic Journal*, 108(449), 1149-1161.
- Faizal, Y. (2004). Pakistan, SAARC and ASEAN relations. *Contemporary Southeast Asia*, 26(2), 346-75"
- Gartzke, E., Q. Li & Ch. Boehmer (2001). Investing in the peace: Economic interdependence and international conflict. *International Organization*, 55(2), 391-438.
- Gasirowski, M. J. (1986). Economic interdependence and international conflict: Some cross-national evidence. *International Studies Quarterly*, 30(1), 23-38.
- Graham, K. (2008). Regionalisation and responses to armed conflict, with special focus on conflict prevention and peacekeeping. In Cooper, A. F., Hughes C. W., & De Lombaerde Ph. (eds.), *Regionalisation and global governance: The taming of globalisation?* (159-187).
- Haar, E. (2010). The liberal divide over trade, peace and war. *International Relations*, 24(2), 132-154.
- Haas, E. B. (1970). The study of regional integration: Reflections on the joy and anguish of pretheorizing. *International Organization*, 24(4), 607-646.
- Haas, E. B. (1976). Turbulent fields and the theory of regional integration. *International Organization*, 30(2), 173-212"
- Harshe, R. (2005). India-Pakistan conflict over Kashmir: Peace through development cooperation. *South Asian Survey*, 12, 47-60.
- Hetne, B. & Soderbaum F. (2008). The future of regionalism: old divides, new frontiers. In Cooper, A. F., Hughes C. W., & De Lombaerde Ph. (eds.)

- Regionalisation and global governance: The taming of globalisation?* (pp.61-80)"
- Hussain, A. (2010). Peace and economic cooperation in South Asia. In Ahmed, S.; Kelegama, S. & Ghani, E. (eds.), *Promoting economic cooperation in South Asia: Beyond SAFTA* (pp. 3-30)"
- India Ministry of Commerce. Available at: http://commerce.nic.in/trade/international_ta_current_details.asp. (accessed on 2013, November 1).
- Jain, B.M. (2010). *India in the new South Asia: Strategic, military and economic concerns in the age of nuclear policy*. London and New York: I.B.Tauris Publishers.
- Joshua, A. (2011). Pak grants MFN status to India. Available at: <http://www.thehindu.com/news/international/article2591731.ece>. (accessed on 2013, November 12).
- Kapur, S. P. (2010). Kashmir dispute: Past, present, and future. In Ganguly, S., Scobell, A., & J. Ch. Liow (Eds.), *The Routledge handbook of Asian security studies* (pp. 103-114).
- Kastner, S. L. (2007). When do conflicting political relations affect international trade?. *The Journal of Conflict Resolution*, 51(4), 664-688.
- Keohane, R. O. (1984). *After hegemony: cooperation and discord in the world political economy*. New Jersey: Princeton University Press"
- Khan, Sh. R. et al. (2009). Regional trade agreements in South Asia: trade and conflict linkages. In Khan, Sh. R. (ed.) *Regional trade integration and conflict resolution* (pp. 63-93). London and New York: Rutledge.
- Khan, Sh. R., Shaheen F. H., & Yusuf, M. (2009). Managing conflict Through trade: The case of Pakistan and India. In Khan, Sh. R. (ed.), *Regional trade integration and conflict resolution* (pp. 130-165).
- Krustev, V. L. (2006). Interdependence and the duration of militarized conflict. *Journal of Peace Research*, 43(3), 243-260
- Maass, C. D. (1996). South Asia: drawn between cooperation and conflict. *South Asian Survey*, 3(1&2), 259-276 "
- Maoz, Z. (2009). The effects of strategic and economic interdependence on international conflict across levels of analysis. *American Journal of Political Science*, 53(1), 223-240.
- McMillan, S. M. (1997). Interdependence and conflict, *Mershon International Studies Review*, 41(1), 33-58.
- Mehta, P. B. (2003). India-Pakistan: the enduring stalemate. *Economic and Political Weekly*, 38(21), 2014-2017.
- Murshed, S. M., & Mamoon, D. (2010). Not loving thy neighbour as thyself: Trade, democracy and military expenditure explanations underlying India -- Pakistan rivalry. *Journal of Peace Research*, 47(4), 463-476.

- Pakistan Ministry of Commerce. Available at: <http://www.commerce.gov.pk>. (accessed on 2013, November 1).
- Panagariya, A. (2007). Trading choices of South Asia. In Ahmed, S. & Ghani E. (eds.), *South Asia growth and regional integration* (pp.173-191)"
- Pattanaik, S. S. (2004). Indo-Pak relations and SAARC summits. *Strategic Analysis*, 28(3), 427-39.
- Polachek, S. W (1980). Conflict and trade. *Journal of Conflict Resolution*, 24(1), 55-78.
- Polachek, S. W., Robst, J., & Y. Chang (1999). Liberalism and interdependence: Extending the trade-conflict model. *Journal of Peace Research*, 36(4), 405-422.
- Qamar, A. (2005). Trade between India and Pakistan: Potential items and the MFN status. *SBP-Research Bulletin*, 1(1), 45- 57.
- Rahman, M. M. (2007). Macro-economic and trade link models of SAARC countries: an investigation for regional trade expansion. *Journal of the Asia Pacific Economy*, 13(1), 50-62"
- Rahmatullah, M. (2010). Transport issues and integration in South Asia. In, Ahmed, S., Kelegama, S., & Ghani, E. (eds.), *Promoting economic cooperation in South Asia: Beyond SAFTA* (pp. 174-195)"
- Robst, J.; Polachek, S. & Chang Y. (2007). Geographic proximity, trade, and international conflict/cooperation. *Conflict Management and Peace Science*, 24, 1-24.
- Rosamond, B. (2008). Rethinking classical integration theory. In Cooper, A. F., Hughes C. W., & De Lombaerde Ph. (eds.), *Regionalisation and global governance: The taming of globalisation?* (pp.80-97)"
- Russett, B. & Oneal, J. R. (2001). *Triangulating peace: Democracy, interdependence and international organizations*. New York: Norton.
- Sahoo, P. (2006). Foreign direct investment in South Asia: Policy, trends, impact and determinants. *ADB Institute Discussion Paper*, 56.
- Srinivasan, P. et al. (2011). An empirical investigation of foreign direct investment and economic growth in SAARC nations. *Journal of Asia Business Studies*, 5(2), 232-248.
- Trebilcock, M. J. & Howse, R. (1995). *The regulation of international trade* (2nd Edition). London and New York: Routledge.
- UNCTAD. Available at: <http://unctad.org/en/Pages/DIAE/FDI-Stock.aspx>. (accessed on 2013, November 23).
- UNCTAD. Available at: <http://unctad.org/en/Pages/DIAE/FDI-Flows.aspx>. (accessed on 2014, January 23).
- Vayrynen, R. (2003). Regionalism: Old and new. *International Studies Review* 5, 25-51.